

# آن شورا نگیزِ ناکام!

## احمد زید آبادی

دوم خرداد سال 76 یکی از شورانگیزترین روزهای تاریخ معاصر بود که ایرانیان تجربه کردند. اقیانوس موجی از احساس زندگی، احساس قدرت، احساس تأثیرگذاری، احساس شکوه، احساس ذوق، احساس لذت و احساس امیدِ مردمی که به سمت صندوقها هجوم آورده بودند تا نام سید محمد خاتمی را روی برگه‌های رأی بنویسند، هر ناظرِ حماسی را چنان متلاطم می‌کرد که اشک شوق در حلقه چشمانش می‌نشست. با نگاهی سرد و خشک و عاری از هرگونه رقوت و عاطفه اما همان روز نیز می‌شد پیش‌بینی کرد که آن همه احساسات نیکو و ارزشمند، در برخورد با صخره‌های سخت منازعات بی‌رحمانه سیاسی و کشاکش منفعت‌های ناسازگار و متضاد گروه‌های ذی‌نفوذ، به تدریج می‌سایند و فرسوده می‌شود و فرومی‌نشینند و به احساس ناکامی و بی‌قدرتی و نومیدی و شکست ختم می‌شود. در آن فضای پرشور و هیجان اما این قبیل بدبینی‌ها، حکم خواندن آیه یأس داشت و همچون قارقار شوم کلاغان و مرثیه‌سرایان نحس جفدان به حساب می‌آمد و با تمسخر و تردید و دلخوری و ناباوری پس رانده می‌شد. ماجرا اما به آن سادگی و سهولت نبود که رأی‌دهندگان پنداشته بودند. واقعیت سخت و تقدیر بدسگال به تدریج رخ نمایان کرد و کار بالا گرفت. در کشاکش منازعه هرچند که در برهه‌هایی چشمه امیدی هم فوران می‌کرد، اما در نهایت جنگ مغلوبه شد و طرف غالب نه آن بود که رأی‌دهندگان امید داشتند. چرا چنین شد؟ به نظرم به این دلیل که دوم خرداد رویدادی تماماً «اندیشیده نشده» بود. هر رویداد اندیشیده نشده، سرنوشتی معمولاً تراژیک پیدا می‌کند مگر آنکه بخت و شانسی بزرگ به کمکش برخیزد. از قضا دوم خرداد از شانس و بخت هم بی‌بهره نماند، اما بی‌برنامگی و نااندیشیدگی دست‌اندرکاران آن به قدری عمیق بود که شانسه‌ها را نیز درنیافت و آنها را حمل بر تهدید علیه خود کرد! باری، عمل بدون اندیشه اگر به فاجعه هم ختم نشود، دست‌کم به بیراهه می‌رود.

این در حالی است که اندیشه هم سطوح مختلفی دارد و مهم‌ترین و کارسازترین بخش آن نیز سطح میانی یا استراتژیک آن است. اندیشه فلسفی و انتزاعی و تئوریک، بالاترین سطح اندیشه است؛ اما برای عمل و اقدام سیاسی والاترین سطح آن نیست. اندیشه تاکتیکی و روزمره نیز

پایین‌ترین سطح اندیشه است، این نیز گرچه ضروری است اما فقط وسیله و ابزاری در خدمت کنشگری سیاسی است. دست‌اندرکاران دوم خرداد از اندیشه تئوریک، بی‌بهره نبودند. شاید در حوزه تاکتیک نیز خرده مهارتی داشتند؛ اما فقدان اندیشه استراتژیک که لاجرم باید در یک استراتژی روشن و مدون و منسجم تبلور می‌یافت، در بین آنان کاملاً عیان و آشکار بود. در استراتژی قاعدتا باید میزان توان و قدرت اثرگذاری هر یک از بازیگران عمده سیاسی و تعارض منافع و جهت‌گیری‌ها و دامنه و جنس کنشگری و روحیه و خصائل آنها تدوین و پیش‌بینی شود. نقاط سازش و مصالحه و کناره‌گیری و عقب‌نشینی و ایستادگی و هزینه‌های مترتب بر هر یک، تعیین و مشخص شود. مختصات زمین بازی در سه عرصه داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی فهمیده و ارزیابی شود. اهداف روشن در قالب نقشه راه برای دستیابی به آنها طراحی شود. تقسیم کار بهینه‌ای بین نیروهای دخیل در اقدام سیاسی تدوین و اعلام شود. نهاد و سازمان هدایت و توجیه کنشگران و نیروهای حامی و پشتیبان تعریف و معرفی شود... نیروهای دخیل در رخداد دوم خرداد در باره هیچکدام از این موضوعات پیشاپیش به درستی و دقت نیندیشیده بودند و بعد از استقرار در نهادهای اجرایی و سپس شهری و تقنینی کشور نیز چنان درگیر مشکلات روزمره و عملیات ایذایی بی‌امان رقیب سیاسی خود شدند که امکان تفکر جدی از آنها سلب شد. از این رو، جنبشی آرام و مسالمت‌آمیز که قرار بود بدون تحمیل هزینه‌ای بر بنیان‌های ملی، راه کشور را به سوی نظامی کثرت‌گرا و عادلانه بگشاید، دچار هرج و مرج کامل شد. سید محمد خاتمی که به عنوان رهبر جریان دوم خرداد شناخته می‌شد، هیچ تعریف و تصور روشنی از جایگاه خود به دست نمی‌داد. او گاه با داعیه رهبری جنبش اصلاحات ظهور می‌کرد و گاه نقش خود را در حد رییس قوه اجرایی کشور در متعارف‌ترین صورت آن فرو می‌کاست. بر همین اساس او جز رهنمودهای کلی، نقشی برای توجیه و رهبری و هدایت کنشگران اصلاح‌جوی خارج از حوزه قدرت رسمی به عهده نگرفت و حتی از رو در رو شدن با آنها پرهیز داشت. نهایتاً هر یک از نیروهای دخیل در ماجرا خود را صاحب اصلی آن معرفی کردند و در عین حال هیچکدام نیز مسوولیت بلبشوی و بی‌نظمی حاکم بر آن را به عهده نگرفتند. در آن آشفته‌بازار هر که هر چه دم دستش رسید به سمت دیگری پرتاب کرد و خاتمی نیز از اصابت آنها در امان نماند. خلاصه کار از هر جهت زار شد. رقیب سیاسی نیز که از همان ابتدا درصدد ناکام گذاشتن این حرکت بود، پس از چند ماه احتیاط و سکوت و بی‌عملی و گیجی ناشی از سنگینی ضربه 20 میلیون رأی منتقد و مخالف، به تدریج به خود آمد و چون سازمان نیروی حریف خود را بی‌نظم و پراکنده و سردرگم دید، آزار و اذیت را

آغاز کرد و کار را به نهایت درجه سختی رساند! پس از شکست دوم خرداد و فرونشست گرد و غبارها، متصدیان دوم خرداد علاقه‌ای به آسیب‌شناسی علمی رخدادها از خود نشان ندادند. عمده ناکامی‌ها به پای کارشکنی رقیب نوشته شد چنانکه گویی قرار رقیب بر آن بود که پیش پای‌شان فرش قرمز پهن کند و قدرتش را دو دستی تقدیم آنها کند! واقعیت این است که فقدان فکر استراتژیک، سبب شکست تمام چهره‌ها و حرکتهای مصلحانه در تاریخ معاصر ایران شده است. از امیر کبیر گرفته تا رهبران انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت و دوم خرداد و پس از آن، همگی از فقدان اندیشه استراتژیک رنج برده‌اند. خلاصه آنکه تقلا برای جایگزین کردن اندیشه‌های انتزاعی و برانگیختگی عواطف و حرکتهای تاکتیکی و شعارهای شورانگیز و وعده‌های رنگارنگ به جای اندیشه استراتژیک، حاصلش همان است که در تاریخ دو‌یست‌ساله‌مان تجربه کرده‌ایم و اگر تغییری بنیادین در این روش صورت نگیرد، تا ابد متاعی جز این، نصیب نخواهیم برد.

م: : 1401 3